

## زندگی نامه بیژن جزنی

بیژن جزنی در سال ۱۳۱۶ در تهران متولد شد. پدرش حسین افسر ژاندارمری بود و مادرش خانه دار. دوران کودکی و نوجوانی را در سال های پرتهاب دهه ۲۰ و ۳۰ گذراند.

پدر جزنی زمانی که او ۹ سال سن داشت به فرقه دموکرات آذربایجان پیوست و پس سرکوب آن به ناچار و از هراس اعدام رژیم شاه به شوروی پناهنده شد. خانواده جزنی مجبور شدند به خانه پدر بزرگ مادری خود بروند. زندگی در خانه پدر بزرگ تاثیر اساسی در زندگی بیژن نوجوان نهاد او در محیطی رشد می کرد که افراد آن در سازمان های حزب توده به صورت حرفه ای فعالیت می کرد به تبع این شرایط بیژن به سازمان جوانان حزب توده پیوست. به ابتکار او باشگاه کوچکی از حزب در محله ((مفت آباد)) در سال ۱۳۳۱ دایر شد و علاوه بر جذب جوانان به حزب از ولگردی و بطالت جوانان جلوگیری می شد.

بعد از کودتای ۲۸ مرداد بیژن مخفی شد اما در آذر همان سال دستگیر شد که بعد از سه ماه بازداشت با ضمانت آزاد شد. و به کارهای حزبی خود به صورت مخفیانه ادامه داد.



در این ایام او موسسه فیلم و عکسی را تاسیس کرد و در سال ۱۳۳۷ در حالی که از شغل و درآمد کافی برخوردار بود به صورت متفرقه در آزمون ششم ادبی شرکت کرد و دیپلم گرفت و سال بعد در رشته فلسفه دانشگاه تهران ثبت نام کرد. ورود به دانشگاه راه جدید مبارزه را پیش پای بیژن نهاد.

جزنی در ۲۱ مهرماه ۱۳۳۹ با میهن قریشی از رفقای حزبی قدیمی خویش ازدواج کرد که حاصل آن دو پسر ((بابک و مازیار)) بود.

با ورود جزنی به دانشگاه او با استفاده از تجربیات گذشته خود در تشکیلات جوانان حزب توده به سازماندهی حرکت های دانشجویی پرداخت و در چند تظاهرات و تجمع دانشجویی نقش بسزایی داشت و به خاطر این فعالیت هایش چندین بار دستگیر شد. در طول مدت مبارزه جزنی در جنبش دانشجویی او با جبهه ملی هم ارتباط داشت اما به خاطر بی عملی این جبهه همچنین برخوردهای غیر دموکراتیک آنان بیژن و یارانش از آن جدا شدند و دست به تشکیل تشکیلات مخفی دانشجویی در دانشگاه زدند و شروع به عضو گیری کردند که در این راه حسن ضیا ضریفی نقش بزرگی را ایفا کرد. این گروه برای ترویج دیدگاههای خود دست به انتشار نشریه پیام دانشجویی به صورت وسیعترین و تاثیرگذارترین نشریه دانشجویی آن زمان زدند. پس از مدتی جزنی به خاطر فعالیت هایش به وسیله ساواک دستگیر شد.

تاوان مدرنیته ناقص

فواد شمس

shams\_foad13@yahoo.com

جامعه ما تاریخ پر فراز و نشیبی داشته است. تاریخی پر از حادثه پر از انسانهایی که در راه آرمانشان که همانا جامعه ای آزاد و برابر بوده است جان خود را نهاده اند. جزنی هم یکی از این افراد است فردی با دغدغه تغییر برای بهتر شدن وضعیت اجتماعش برای دگرگونی آن. اما چرا سرنوشت او و هزاران تن مثل او به اینجا ختم شد؟ این امر را باید در نحوه ی مدیریت و حکومت پهلوی جست. خاندان پهلوی از زمانی که سر کار آمدند. برای همسازی خود با شرایط روز جهان مجبور شدند. با روند مدرنیزاسیون همراه شوند اما آنان مدرنیسم را ناقص دریافت کردند و ناقص و نادرست آن هم از بالا اعمال کردند. رضا شاه به خیال آنکه تنها با تغییر ظاهر مردم می تواند اساس جامعه و بنیانهای آن را مدرن کند چادر از سر زنان برداشت بدون آنکه به شرایط فرهنگی جامعه توجه کند. به خیال خود با ساختن دانشگاه می تواند علم را به کشور بیاورد بدون آنکه اجازه دهد روشنفکران مستقل در آن تدریس کنند. پسر او محمد رضا هم بعد از کودتای ۲۸ مرداد و زمانی که به خیال خود از شر احزاب مستقل و منتقد رهایی یافت دیکتاتوری جام گسیخته ای را ایجاد کرد و مدرنیته ناقص خود را از بالا اعمال کرد بدون آنکه اجازه دهد احزاب و افراد روشنفکر به نقد آن پردازند او هر صدای مخالفی را به شدت سرکوب کرد. به خیال خود با ثروت نفت و چند کارخانه ی مونتاز به پیشواز تمدن بزرگ می رفت. در این شرایط بود که تفکر انتقادی که گوهره اصلی مدرنیته بود زیرزمینی شد و نتوانست رشد کند. اندیشمندانی همچون جزنی به جای آنکه قلم بدست در دانشگاه ها و جامعه به نقد پردازند مجبور بودند اسلحه بدست گیرند یا در زندان باشند. شاه هیچ صدای اعتراضی که از درون مدرنیته را نقد می کرد نمی شنید. اینگونه بود که ناگهان تفکرات ارتجاعی در جامعه رشد پیدا کرد ناگهان در مقابل این مدرنیته ناقص و در زمانی که جزنی و امثال او در زندان بود. در جامعه اندیشه های ضد مدرنیته و ارتجاعی شکل گرفت از حسینه ارشاد گرفته تا انجمن حجتیه و...!!!!!!

آری مدرنیته ناقصی که همراه با

بعد از آزادي به پيشنهاد او گروه با گروه رزم آوران که به وسيله عباس سورکي تشکيل شده بود و یک گروه مبارز با خط مشي چپ بود که از اعضاي باقي مانده حزب توده بودند وحدت کردند. براي مبارزه مسلحانه برنامه ريزي کردند و. و اين سر آغاز مبارزه مسلحانه با رژيم شاه بود.

خط مشي گروه تازه به خاطر سابقه افرادش و همچنين فضاي مسلط جامعه مارکسيست اعلام شد. اما بحث بر سر برداشت گروه از شرايط روز جامعه و احزابي مثل حزب توده و سازمان انقلابي همچنان باقي ماند. گروه تحت تاثير مبارزات چريکي در آمريکاي لاتين و کوبا و ويتنام و بر اثر مطالعه ي آثار چه گوارا و رژي دبره و.. و فضاي ديکتاتوري رژيم شاه وانسداد و شکست هر نوع مبارزه مسالمت اميز خط مشي مبارزه مسلحانه را برگزيد. اما به خاطر لو رفتن گروه به وسيله يکي از اعضا ساواک توانست جزئي و سورکي را هنگام اجرائي قرار در خيابان دستگير کند. مقاومت قهرمانانه جزئي و سورکي در زير شکنجه هاي وحشيانه ي ساواک موجب شد که اعضاي گروه بتوانند مخفي شوند اما با دستگيري ((شهرزادي)) يکي از اعضاي گروه بيشتر افراد دستگير شدند از جمله ((ايزدي رشيدي فرخ نگهدار و...)). و بعد از چند وقتي به وسيله ي عباس شهرياري ((مرد هزار چهره)) باقي اعضا از جمله حسن ضيا ضريفي چوپان زاده جليل افشار کلان تري کين زاده دستگير شدند.

جزئي در دادگاه به حبس ابد محکوم شد که در تجديد نظر به ۱۵ سال زندان تقليل پيدا کرد. بعد از فرار ناموفق برخي از اعضاي گروه تمامي آنان به زندان هاي شهرستان تبعيد شدند از جمله جزئي که به قم تبعيد شد.

اما در خارج زندان اعضاي باقي مانده گروه با ارتباط گيري با گروه ((پويان \_ احمد زاده)) سازمان چريکهاي فدائيي خلق را تشکيل دادند. بين جزئي به وسيله همسرش جزوات و مقالات خود را به سازمان مي رساند و به عنوان يکي از بزرگترين رهبران فکري سازمان شناخته شده بود. او برخلاف تفکر مسلط چپ در جامعه ما که بيشتر تحت تاثير اندیشه هاي مائو و جهان سومي ها بود بيشتر يک اندیشه مدرن چپ را ارائه مي داد و در اينجا بحث هاي فراواني با احمد زاده داشت. آثار متعدد جزئي که بيشتر آنها را در زندان نوشته بود هنوز هم يکي از سترگترين آثار در حزه اندیشه هاي چپ در جامعه ما است و در اينجا حتي او را مي توان با گرامشي متفکر و مبارز ايتاليائي مقايسه کرد.

در سال ۱۳۴۹ در ۱۹ بهمن ماه ۱۳ چريک فدائيي خلق با حمله به پاسگاه سياهکل وکه به ((حماسه سياهکل)) مشهور است رسماً مبارزه مسلحانه را با رپيم شاه آغاز کردند. بعد حماسه سياهکل که سر آغاز مبارزه نوين بر ضد ديکتاتوري

شاه بود دژخيمان ساواک با شدت عمل بسياري با مبارزان برخورد کردند به صورتي که پويان و احمدزاده در سال ۱۳۵۰ در درگيري با ساواک کشته شدند و ديگر اعضاي سازمان در جنگ و گريز با ساواک بودند تا اينکه بعد از اعدام انقلابي عباس شهرياري مرد هزار چهره اي که در لو دادن و دستگيري و شکنجه و اعدام مبارزان بسياري نقش داشت در سال ۱۳۵۴. بيژن جزئي به همراه ضيا ضريفي و کلان تري و چوپان



مرگ نازي (وارطان)  
سروده : احمد شاملو  
**نازي ! بهار خنده**  
**زد و ارغوان**  
**شکفت.**

**در خانه زير**  
**پنجره گل داد**  
**ياس پير.**  
**دست از گمان**  
**بدار!**  
**با مرگ نخس پنجه**  
**ميفکن!**  
**بودن به از نبود**  
**شدن خاصه در**  
**بهار....**  
**نازي سخن نگفت.**

**سر افراز**  
**دندان خشم بر**  
**جگر خسته بست و**  
**رفت....**

\*\*\*\*\*  
**نازي ! سخن بگو!**  
**مرغ سکوت جوجه**  
**مرگي فجييع را**  
**در آشيان به**  
**بيضه نشسته ست.**  
**نازي سخن**  
**نگفت.**

**چو خورشيد**  
**از تيرگي برآمد و**  
**درخون نشست و**  
**رفت....**

\*\*\*\*\*  
**نازي سخن نگفت**  
**نازي ستاره بود**  
**يک دم درين ظلام**  
**درخشيد و جست و**  
**رفت....**

\*\*\*\*\*

زاده به همراه ۴ تن از دیگر مبارزان در بالای تپه های اوین به دست دزخیمان شاه تیرباران شدند که البته رژیم به دروغ اعلام کرد که اینان در حین فرار کشته شدند.